

**ارمغان حجاز
در رکاب زائران بیت الله**

سایت عقیده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۲	ارمغان حجاز در رکاب زائران بیت الله
۷	مقام ابراهیم
۷	جای پای ابراهیم
۹	رکن یمانی
۱۰	حجر الأسود
۱۵	مسعی
۱۹	الوداع با خانه خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ارمغان حجاز در رکاب زائران بیت الله

داستانی گفتم از یاران نجد نکهتی آوردم از بستان نجد

مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حب الوطن

سرود رفته باز آید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید

به فرمان پروردگار، ابرمرد توحید و یکتاپرستی حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام - کعبه منسوب به پروردگار را که قبله سینه‌ها و جهت حرکت دلهاست بنا نهاد تا تمامی یکتاپرستان تاریخ از روز خلیل تا به روز دمیدن در سور - بوق - و دیدار پروردگار جلیل بدان سوی روی آورده، بیعت و صداقت خود با خالقشان را با این خانه تواضع به نمایش گذارند...

بیعت با کعبه...

قبله ایمان...

خانه خداوند رحمان...

مرکز دایره محبت و شوق عاشقان بهشت...

مغناطیس دل‌های شیفته حق، که از چهارسوی جهان آن‌ها را بسوی خود جذب می‌کند...

کعبه چون قلب، مؤمنانی که زنگ گناهها و لغزشها آنها را اکسیده کرده بسوی دهلیزهای خود می‌کشد، و طی یک برنامه آایشی آنها را پاک کرده، از چاله‌های شهوت به کرانه‌های عفت ملکوتی، و از سستی و افتادگی به حرکت و سازندگی، و از منیت و خودپرستی به جهان بینی و یکتاپرستی، و از خواب و خیال به امید و برنامه، و از چشم دوختن به دیگران به چشم گشودن بر دیگران، از هیچ بودن به همه چیز شدن، و از تابعیت و تقلید به رهبریت و تحریک، بالا برده بار دگر در کالبد جهان اسلام پمپاژ می‌کند تا زندگی و سلامت جسم را حفظ نمایند، و جسد دنیای توحید را توان زیستن و ادامه حیات باشد..

کعبه در سمت قلب مؤمن، و طواف مخالف حرکت عقربه‌های ساعت. درست چون حرکت همه کائنات از ذره تا بزرگترین ستاره و سیاره.. گویا مؤمن می‌گوید: در بندگی خداوند همه کائنات شریکند و همه در حال عبادت. قلب مؤمن بسوی کعبه می‌نگرد تا دریابد؛ دعای قلب غافل را نزد پروردگار هیچ ارزشی نیست، و جایگاه واقعی عبادت قلب است، درست همان چیزی که رسول هدایت - صلی الله علیه و سلم - به ما آموختند:

«إن الله لا ينظر إلى صوركم وأموالكم، ولكن ينظر إلى قلوبكم وأعمالكم». رواه مسلم.

خداوند به شکل و شمایلتان و مال و ثروتتان توجه نمی‌کند، بلکه به قلب‌ها و کارهایتان می‌نگرد.

عبادتی که برخواسته از قلب انسان و تنها برای رضایت رحمان باشد، آسمان‌ها را شکافته فوراً به درگاه احدیت وارد می‌شود. و عبادتی که در پی نام و نشان، و یا پست و مقام، و یا برای ارضاء شهوتی نفسانی، یا آز و طمعی حیوانی باشد چون گهنه پارچه‌ای گند به سر صاحبش زده خواهد شد!

مکعبی سربلند، و آغوشی باز به شکل هلال که تاریخ گواهی می‌دهد که از آن خانه حق است و بنا به دستور قدر بدین شکل بازگذاشته شده تا مؤمنان را در آغوش گیرد و

آن را «جر اسماعیل» نامند. آغوشی که اسماعیل را در دامن خود پرورده، مؤمنان را به سینه خود می‌فشارد و در گوشه‌هایشان زمزمه می‌کند: چون اسماعیل باشید.

اسماعیل؛ فرزند بحق توحید ابراهیمی...

اسماعیل؛ زاده ایمان و پرورده توحید و یکتاپرستی...

اسماعیل؛ آن نوجوانی که با رشادت و دلیری خود سر بشریت را بالا گرفت..

نوجوانی که با اراده و اختیار فولادینش گردن طاعت خویش در زیر تیغ بران دستور

الهی نهاد..

آه!..

عجب حادثه‌ای بود و عجب امتحان و آزمایشی!..

آزمایشی که کوههای سترگ در مقابلش خاکستر می‌شوند، و آسمان و زمین توان

تحملش را ندارند..

ابرمرد توحید؛ ابراهیم دوست و خلیل رب جلیل بنا به اشاره‌ای گذرا از سوی حق

ساتور تیزش را بر گردن جگرگوشه‌اش - آن‌هم چه چگر گوشه‌ای؟!.. اسماعیلش که پس

از هشت دهه زاری و تضرع و اشک بدان رسیده بود - می‌کشد.

چاقوی تیز از فرط حیرت مات و مبهوت مانده، توان بریدن از او سلب گشته.. برایش

باور کردن آنچه روی می‌دهد ناممکن شده، حیران است چه کند!..

همین فضای کعبه نظاره‌گر تمامی آن ماجرا بود، و آن را در گوش هر مؤمنی که به

حجر اسماعیل درمی‌آید زمزمه می‌کند..

از هر سوی حرم بوی توحید ابراهیمی به مشام می‌رسد، هر لحظه امواج همیشه زنده

صدای پرطنین ابراهیم از فضای حرم به چهارسوی جهان فرستاده می‌شود.

چون ابراهیم خانه حق را بنا نهاد، پروردگار بدو امر نمود تا مردم را بسوی خانه

توحید و رمز یکتاپرستی برای ادای مناسک و عبادت حج فرا خواند؛

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾

﴿الحج: ۲۷﴾

«به مردم اعلام کن که، پیاده، یا سواره بر شتران باریک‌اندام (ورزیده و چابک و پرتحمّل، و مرکبها و وسائل خوب دیگری) که راههای فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند (و ندای تو را پاسخ گویند)».

و از آن روز تا به امروز و تا بروز قیامت امواج صوتی ابراهیم با اکسیژن هوا آمیخته شده از راه شش وارد قلب مؤمنان گشته عشق و محبت زیارت خانه حق را در آنها می‌کارد و آنها را بسوی کعبه و قبله حق دعوت می‌کند.

هزاران هزار زن و مرد، پیر و جوان، سیاه و سفید، از چهارسوی جهان در هر لحظه بدور مغناطیس قلبها در حال طواف و چرخشند.

طوافی که با اذان ابراهیم شروع شده تا دمیده شدن سوراخ‌های برپایی قیامت جریان خواهد داشت.

مؤمنان کعبه آمال و خانه عشق و ایمان خود را در کنار قلبهایشان قرار داده رابطه‌ای محکم و پرمعنا با پروردگارش برقرار می‌کنند..

خدایا، بار الها!...

بنگر بدین مؤمنان صادق، اینان بدرستی فهمیده‌اند که درگیر و دار و جیغ و داد زندگی قلبهایشان را گم کرده‌اند، و حال آمده‌اند در اینجا آن را می‌پالند.

یا اینکه احساس کرده‌اند زنگ کبود گناهها و لغزشها و کوتاهیها بر دلهایشان انباشته شده، حال آمده‌اند تا با ریختن اشکهای پشیمانی و توبه بر زنگهای دل آن را سنباده کشند!

عجب صفایی است در اینجا!..

حرم حرم خداست و بندگان بندگان او، ایمان و توحید در کمال اخلاص و صداقت

به شیوه ابراهیم و فرزندش محمد مصطفی - صلی الله علیهما و سلم - ...

اخلاص و صداقت با پروردگار را عجب حکایتی است و مکانتی در نزد او! پیرزنی پریشان و خسته تنها و تنها برای کسب رضایت الهی، با ارداه و اختیار خود به دستور او تن داده، در این صحرای بی آب و علف به امید یافتن قطره آبی بدینسو و آنسو می دود. این اخلاص و صداقت آنچنان در درگاه احدیت قبولیت می یابد که حرکت او رژه ایمان می شود برای همه مؤمنان تا بروز قیامت!

حقا که عجب جایگاهی است اخلاص و تجرد و ایمان راستین را!... خانواده حضرت ابراهیم رمز یکتاپرستی و اخلاص آنچنان مقامی نزد پروردگارشان کسب کرده اند که نامشان تا ابد بر زبانهاست، درست آن چیزی که حضرت ابراهیم

آرزویش را داشت: ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴]

«و برای من در میان امتهای آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!» و یادشان با عرق مؤمنان بر خاطره تلخ تاریخ نقش بسته. هر جا کسی از آنها دوید مؤمنان گام به گام پشت سر او و بیاد او می دوند، و هر جا آرام گام زد مؤمن در پی او آرام گام می زند. آنجایی که سنگ ریزه‌ای به رمز ستیز با اهریمن پرتاب کردند ما سنگ ریزه‌ای درست به حجم سنگ آنها پرتاب می کنیم، و چون ابراهیم برای رسیدن به رضایت الهی گوسفندی قربان می کنیم.

عجب پاداشی است اخلاص را!...

این جزئی است بس کوچک از پاداش دنیوی ابراهیم در صحیفه کائنات، او را چه پاداشی است در روز قیامت خود خدای ذی الجلال داند و بس!

مؤمن در می یابد نزد پروردگارش مشکی است که هر چند در مقابل او متواضع تر و خاکسارتر و مخلصتر باشد بهمان اندازه بوی عطراگینش نام خوش او را بر صفحات تاریخ خواهد نگاشت. مگر نه این است که خداوند خود به فرزند ابراهیم؛ حضرت خاتم - صلی الله علیه و سلم - فرمودند:

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴]

«و آوازه و نام تو را بلند ساختیم!»

و نه این است که تا روز قیامت منادی حق نام او را در کنار نام خالق یکتا جار می زند:
«أشهد أن لا إله إلا الله... أشهد أن محمداً رسول الله...».

و مگر نه این است که در هر تشهد در کنار تحیات الهی سلام و درود است بر پیامبر خاتم و بر بندگان صالح و نیکو سرشت و پارسا از پیروان او، و دعای صلوات و برکات است بر محمد و آل محمد آنچنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم بود؟!..

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»

مقام ابراهیم

در کنار کعبه امیدها و رمز پیوستن مخلوق به خالق یکتا "مقام" یادگاری دیگر از ابراهیم است..

مقام ابراهیم بیانگر خاطره‌هایی است بس عمیق در تاریخ ایمان سترگ، و دعوتی است گویا و روشن..

جای پای ابراهیم...

گویا قدر با حفظ اثر قدمهای امام موحدان تاریخ خواسته پیام او را به زائران خانه ملکوتی حق تزریق کند..

مقام ابراهیم یا جای قدمهای مبارک او به صراحت به میهمانان خانه حق می گوید: ره سعادت تنها در گام نهادن بر جای پای ابراهیم است..

چون ابراهیم باید تبر بدست گیری و بتهای شهوت و آز و طمع و دل بستن به غیر خدا را بشکندی...

و چون ابراهیم باید زاد همت بدست گرفته در راه رسیدن به حقیقت و رساندن پیام حق در زمین خدا قدم زنی...

و چون ابراهیم کعبه توحید و یکتاپرستی در دلت بنا کنی..

و چون ابراهیم ساتور تیزت را بدست گرفته هر آنچه محبتش ممکن است در دلت با محبت حق جای گیرد - چون مال و منال و منصب و عیال، و دل بستن به دنیای فانی - را سر ببری..

مقام ابراهیم پیامی است گویا از پیراسته زیستن، آزاده بودن، رها شدن از تمامی قید و بندهای دنیایی و بال و پر گشودن بسوی هر آنچه رضایت و خشنودی حق بدان وابسته است.

پیام ابراهیم پیام مرد بودن و مرد زیستن و چون جوانمردان به پیش رفتن، و با سری بلند در مقابل پروردگار حاضر شدن و کسب رتبه «خلیل الله» بودن است.

صد عجب از زائرانی که با چشمان پف کرده و دل غافل به جای پای ابراهیم خلیل می‌نگرند، و اثر قدم بر سنگ خارا آن‌ها را به شگرف وا می‌دارد، و پیام رسای آن را نمی‌شنوند..

آه!..

آه، از این زائران فارغ البالی که از خانه خدا تنها با چند سجاده و تسبیح چینی به خانه‌هایشان برمی‌گردند!..

آه!..

آه، از این زائران غافلی که تا ریشه در خاک غفلت فرو رفته‌اند و توان دیدن درخشش سیمای ابراهیم در آسمان مکه را ندارند!..

و خوشا بحال آن عاشقان دلباخته‌ای که در پی ابراهیم شدن و در پی لبیک گفتن به ندای رسول خاتم - صلی الله علیه و سلم - پا بدین دیار می‌نهند..

و صد اسفا که در بین این میلیون‌ها زائر غافل محمدها و ابراهیم‌ها بسیاراندکنند...

رکن یمانی

رکن یمانی همان دست دراز کعبه است که ناامیدی را هرگز نمی‌شناسد. دست دراز به سوی همه کس، دست درازی که به همه گناهکاران و همه جنایتکاران و همه غافلان می‌گوید:

درگه ما درگه ناامیدی نیست... صدبار گر توبه شکستی باز آی...
مؤمنان دست راست خود را بر رکن یمانی کشیده در گوش کعبه زمزمه کنان می‌گویند:

بسم الله.. الله اکبر!..

سرآغاز هر کارم و ابتدای هر همت و تلاشم با نام اوست و از برای او و در راه او، و امیدم تنها بدوست که او "الله" اکبر است!
پروردگار بزرگی که بزرگتر از او نیست و من با امید بدو می‌توانم کارهای بزرگ انجام دهم، و می‌توانم چون ابراهیم خلیل و محمد مصطفی بزرگ شوم.
مؤمنان با دست دادن به رکن یمانی با کعبه بیعت می‌کنند تا چون پیامبران و رهروان راستین حق به پیش روند و در راه خدا از هیچ دریغ ننمایند.
در بین رکن یمانی و حجر الأسود تنها یک دعا را می‌شنوی:

﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱]

«بار الها!... در دنیا به ما نیکی و سعادت ارزانی دار و در روز قیامت ما را خشنود و سعادتمند قرار داده از آتش سوزان جهنم برهان!»
یا رب!..

عجب دعایی است!..

چه پژواک پر معنایی و چه طنین با صفایی دارد..

مؤمن پس از بیعت با کعبه و دست دادن با خانه خدا، به پیش می‌رود، و بسوی ابراهیم شدن قدم می‌نهد، و با اولین گامش دنیایش را با آخرت گره می‌زند و از پروردگار

یکتا سعادت و خوشبختی و خیر دو جهان را خواسته، از او و تنها او می‌خواهد که از آتش سوزان جهنم نجاتش دهد.

مؤمن دریافته حرکت از اوست و برکت از خدا...

حال مؤمن بدرستی درک نموده، باید چون ابراهیم کمر همت بالا زند و چون رسول خاتم - صلی الله علیه و سلم - آنچنان در راه هدایت ملتش جان کند که قرآن را به دلسوزی و شفقت وا دارد:

﴿فَلَعَلَّكَ بَنِيعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکھف: ۶]

نزدیک است خویشان را در پی (دوری گزیدن و روی گردانیدن) ایشان (از ایمان آوردن، دق مرگ کنی و) از غم و خشم این که آنان بدین کلام (آسمانی قرآن نمی‌گروند و بدان) ایمان نمی‌آورند (خود را) هلاک سازی».

حجر الأسود

حلقه نقره‌ای براقی که در وسط آن خمیره قهوه‌ای مایل به سیاه که در دل آن پاره‌های کبود "حجر الأسود" است، بیانگر تاریخی بس تلخ از کشمکش حق و باطل است. باطلی که در شیعیان قرمطی تجلی کرده بود. پس از خونریزی‌های وحشتناک و قتل عام حاجیان خانه خدا "حجر الاسود" را ربوده خورد کردند. گرچه حقد و کینه این طایفه مندرس همچنان در سینه‌های بدعتگران و مذهب فروشان می‌جوشد با این وجود "حجر الأسود" پیامش را با صدای رسا می‌رساند.

حجر الأسود یا سنگ سیاه تنها هدیه ملموس بهشت در زمین.. هدیه سفیدی که انسان رویش را سیاه کرد!

رفیقی که با انسان از بهشت به زمین آمد، از همراه بی‌وفایش جز بی‌مهری هیچ ندید!

سنگی بود سفیدتر از برف که بهشت به زمین فرستاد، و بر اثر گناهان بنی آدم هر روز سیاه و سیاهتر می شود. تصویری زنده از قلب انسان، اثر هر گناه بر قلب آدمی نقطه‌ای است سیاه، تا بدانجا که قلب انسان سیاه و کبود و سخت می شود چون سنگ خارا.. ستیز بین گناه و توبه؛ یا زمختی و زنگهای گناه بر قلب و شستشوی آن با اشک ندامت و بازگشت بسوی خدا حکایت نفس لوامه است که حجر الأسود رمزی بهشتی از آن است.

گویا نمادی است برای سنجش میزان سقوط انسان در دره‌های هلاکت و نافرمانی و بین بازگشت بسوی احدیت.

دماسنج حجر الأسود بیانگر دمای آدمیت انسان است! بهراندازه که انسان به ضمیر و وجدان آدمی و فطرت و سرشت بهشتی خود نزدیکتر شود بهمان اندازه این سنگ بهشتی به اصالت خود و به رنگ سفید خود نزدیکتر می گردد، و هراندازه بسوی گناه و پستی و رذالت‌ها روی کند بهمان اندازه چهره حجر الأسود را سیاه و سیاهتر می کند..

گویا حجر الأسود که تماما به شکل چشم می ماند، چشم بینای کعبه است که چون دستگاه تصویر از یک یک زائران عکسی گرفته حضور و صداقت و ایمان آن‌ها را با تصویری زنده در نامه اعمالشان ثبت می کند.

مؤمن چون نامه اعمالش را در روز جزا بدست راستش می گیرد، و زیارت خانه خدا با صدای لیک گفتنش، همراه با تصویر زنده می بیند از فرط شادی دست و پایش را گم کرده داد می زند: ﴿... هَاؤُمُ أَقْرَأُ وَ أَكْتَبِيَّةٌ﴾ [الحاقة: ۱۹] «آهای مردم بیائید نامه اعمال مرا بخوانید..!»

عجب صفا و جمال و جلالی دارد مشاهده این صحنه زیبا..

آن لبخند گشاد مؤمن..

و آن اشکهای شادی که بر گونه‌هایش سرازیر است..

و آن جهش برق خوشحالی که در چشمانش هویداست..

و آن چهره نورانی، همه سختیهای راه و همه دشواریهای تحمل ایمان و همه دربدریها و هجرتها و شکنجه‌ها و سایر بدبختیها در یک لحظه بکلی از خاطره او محو می‌شوند و کالبد او لبریز شادی و خوشبختی و سعادت - آن هم سعادت و شادی بهشتی - می‌گردد... خوشا بحالت ای مؤمن رستگار و ای خوشبخت سعادت‌مند...

هنوز گرمی دستان پر لطف پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - را بر حجر الأسود لمس می‌کنی. گویا همین دیروز بود که قبیله‌های قریش بر سر افتخار نصب "حجر الأسود" بروی همدیگر شمشیر کشیده، دستهایشان را تا آستین در کاسه خون فرو برده بودند، و هر یک آرزو داشت این افتخار تاریخی را بدست آورد. ولی خداوند خواست این هدیه از آن رسول خاتمش گردد.

رسول امین از در مسجد وارد شد و قریشیان به اتفاق داد زدند که جوان راستگوی امانتدار آمد، هر آنچه ایشان فیصله کند را قبول داریم.

محمد جوان؛ امین و حکیم و محبوب مکه "حجر الأسود" را بر پارچه‌ای نهاد. و هر قبیله گوشه‌ای از آن را گرفته بلند کردند و ایشان با دستهای مبارکشان آن را بر روی دیوار کعبه نصب کردند، و امروز چون چشم بینای کعبه شاهدهی بر اخلاص و ایمان و صداقت مؤمنان راستین است.

زائر کفن پوش خانه خدا که در گردابی از بشریت رنگارنگ فرو رفته در حال طواف است خود را در می‌یابد. گویا قیامت به پا گشته و انسان آغشته به گناه حقیقت را دریافته از کرده خود پشیمان گشته داد برآورده:

﴿... رَبِّ ارْجِعُونِي ﴿١٠٠﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰]

«... پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید. تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم.»

بارالها.. مرا بازگردانید تا من شرمسار گناهکار، جبران ما فات کنم. حال که واقعیت را دریافته‌ام چنان خواهم شد که تو می‌خواهی...

و گویا خداوند خواسته‌ی او را برآورده کرده، این همان مرده است که با کفن خود از قبر سر بر آورده لبیک گویان بسوی خانه حق و کعبه‌ی بازگشت روی آورده:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ»...

پروردگارا.. ندای تو را استجابت کرده به دعوت تو لبیک گفته بسوی تو آمده‌ام. گواهی می‌دهم و جار می‌زنم در جهان که هیچ شریکی نیست مر تو را، تمامی حمد و سپاس و ثنا از آن توست، تمامی فضل و من و نعمتهای بیدریغ از جانب توست، و تو همه جهان را مالک و فرمانروایی و هیچ همراه و شریکی نیست مر تو را.. ای یگانه معبود من، من ناچیز بسوی تو ای همه چیز آمده‌ام، مرا پذیرا باش...

در بین سیل انسان‌های سر برآورده از گورستان غفلت، و نجات یافتگان از دنیای پر زرق و برق شیطانی، و در بین موج خروشان‌ی که از باتلاق مناصب و نامها و جاهها و شخصیت‌های کذائی جان سالم بدر برده‌اند، همه با هم برابرند و هیچکس را بر دیگری برتری نیست. زن و مرد، شاه و گدا، دارا و نادار، رئیس و مرؤوس، کفن پوشان و اشک ریزان در تلاشند خود را به خالق خود نزدیک و نزدیکتر سازند...

در میان افواج پی در پی سیاهی زمخت از چپ به تو برمی‌خورد، و پیرمردی گوژپشت عصا بدست از راست، زنی زائیده قرن پیش با چشمان کم سویی از پشت تو را به جلو هل می‌دهد و جوانکی رنگ پریده و اشک ریزان چشم به کعبه دوخته از جلو راهت را گرفته.. هر کسی در حال و هوای خویش غرق است و دیگری را هیچ نمی‌بیند.. کسی به تو نمی‌گوید: ببخشید سرورم.. شما بفرمائید.. خیلی خوش آمدید.. جناب آقا.. حضرت عالی...

نه کسی می‌داند که شما دکترید یا مهندس، آیت الله‌اید یا حجت الإسلام.. حامی یا مولانا.. طالب علمید یا جاهل معرفت.. عاقلید یا ابله.. چوپانید یا رهبر.. اینجاست که درمی‌یابی تو انسانی و بس..

در می‌یابی در مسیر بشریت قیمت و بهای تو در انسانیت است، نه در پستها و صفتها و نامهای کذائی..

نه آیت بودن و نه حجت شدن و نه رئیس و رهبر و وزیر و شاه بودن بدادت می‌رسد..

انسانی ناچیز و بنده‌ای بیش نیستی، چون مورچه‌ای کوچک در سیل موریان.. تنها ارزش و بهای تو در میزان بندگی، و با درجه و قرب و نزدیکی به پروردگارت وزن می‌شود. هر چه به خدایت نزدیکتر و در نزد او عزیزتر باشی بهمان اندازه برتر و ولاتری.. بار خدایا!..

در هر یک از اشواط هفتگانه طواف به دور رمز یکتاپرستی، کعبه حق و قبله توبه، خوانی از خودی‌ها ذوب می‌شود و بنده پله‌ای به خدایش نزدیکتر...

با پایان یافتن دور هفتم وقتی دستت را بسوی "حجر الأسود" بلند کرده داد می‌زنی: "بسم الله.. الله اکبر" اشکهای اخلاص بر گونه‌هایت جاری می‌شوند و احساس می‌کنی انسانی دیگر شده‌ای...

موجودی ملکوتی از دیار پرنیان..

از اعماق وجودت داد می‌زنی: "بسم الله" بنام آفریدگارم؛ الله ذوالجلال، "الله اکبر" خدایم بزرگتر و والاتر و برتر و اکبر است و هر آنچه غیر از اوست دون است و هیچ.. دست راستت که بلند شده با خانه کعبه بیعت می‌کند و می‌گوید: و بفرما که فرمان برم.. چه کنم تا به حق رسم؟!!

در کنار در خانه معبود، آنجا که "ملتزم" می‌نامندش دستهایت را گرفته آویزان می‌شوی، و از ته دل با خدایت راز و نیاز کرده، از آنچه بوده‌ای بازگشته، بسوی آنچه او از تو می‌خواهد چشم دوخته‌ای. از خدای بی‌همتا و خالق یکتایت که او را به حق الآن شناخته‌ای همت می‌خواهی و مردانگی، از او و تنها او کمک می‌ستانی و توفیق می‌طلبی..

صداقت در بندگی را به نمایش می‌گذاری، و الفبای اخلاص را با اشک ریزان چشمانت بر چهره پریشانیت می‌نگاری..

سپس در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خوانده، در آن از کفر و کافران بی‌زاری جسته به یگانگی و بی‌همتایی پروردگارت شهادت می‌دهی، از آب زمزم سیراب شده نفسی آرام می‌کشی. اینجاست که احساس می‌کنی ندایی از بلندای وجود تو را می‌خواند: ای بنده ما، مرحبا به تو که خود را شناختی.. راه ما راه سعی است و تلاش و سازندگی..

از خواب و خیال و دل بستن به خرافات و نیروهای خارق العاده دل بر کن که مسیر ما مسیر واقعیت‌هاست، مسیر تلاش و کارزار و سعی... میوه و ثمره آرزوهایت به تلاش و سعی و کوشش و عرق پیشانیت بسته شده..

ای بنده ما برو بسوی مسعی..

مسعی

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ حَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸]

«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه‌های) خداست! پس کسی که حج بیت کند یا عمره به جا آورد نیست بر او باکی که طواف کند بر آن‌ها (و سعی صفا و مروه انجام دهد. و هرگز اعمال بی‌رویه مشرکان، که بتهایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد!) و کسی که خواستار نکوئی شود همانا خداست سپاسگزار دانا».

دو کوه صفا و مروه چون دو استاد بزرگ تاریخ در کنار کعبه مشغول تربیت و تعلیم زائران خانه خدایند..

به هر زائری می‌گویند که راه رسیدن به موفقیت سعی است و تلاش.

قصه هاجر را به عنوان مثالی گویا برای روشتر کردن موضوع بیان می‌دارند..
 زنی تنها با نوزادی تشنه در صحرای بی آب و علف.. صحرايي با امواج هولناک شن
 و با کوههای سیاه خشک. هیچ صدایی نیست مگر صدای وزوز باد گرمی که کمر
 ریگهای تفته را می‌خاراند، و هیچ بویی نیست مگر بوی وحشت و تنهایی.. و گریه نوزاد
 تشنه که با مرگ دست بگریبان است به وحشت صحرای خاموش سنگدل افزوده..
 مادری که لحظاتی پیش با ایمانی بسیار قویتر از کوههای خارا به رادمرد توحید؛ پیامبر
 خدا ابراهیم بزرگ گفته بود: برو در پناه خدا، و به پشت منگر و هیچ دلهره‌ای بدلت راه
 نده که خداوندی که به تو امر فرموده ما را در این صحرای خشک رها کنی، هرگز ما را
 ضایع نخواهد کرد..

بنگر این قلب شیر زن با خدا را.. با این ایمان سترگ.. به گوشه‌ای نخزیده تا دست
 زاری به درگاه حق بلند کند و بگوید: بار الها آبی برسان ما را..

خوب بدو بنگر...

لبه‌ایش لبریز دعاست..

گامه‌ایش در پی آب او را از صفا به مروه می‌کشاند..

چشمه‌ایش را به نوزادش دوخته نشاید درنده یا خزنده‌ای او را بلعد.. و چون به ته
 دره می‌رسد دوان دوان خود را به بیرون می‌کشد تا لحظه‌ای نوزادش از تیر رس دیدش
 پنهان نگردد..

از صفا به مروه و از مروه به صفا..

سفری پیایی..

دوان دوان در دره دلهره‌ها و ترس..

هفت بار تمام..

امید بخداست و تنها خدا..

سعی و تلاش آموزه حرکت از جانب بنده..

از تو حرکت از خداوند برکت و گشایش..
به یک آن!..

دعای حاجت هاجر پرده آسمان می‌درد، و استجابت الهی دل زمین می‌شکافد و آب زمزم - دنیای نیاز و حاجت - در زیر قدم اسماعیل صبر و ثبات فوران می‌کند!
چرا در زیر قدمهای نوزاد؟!..

این هم شاید رمزی است دیگر برای هر بنده!..

دنیا هر چند نیاز مبرمت گردد، باز هم نباید جایش بالاتر از زیر قدمه‌هاست باشد. دنیا را زیر پایت بینداز، و اجازه نده در قلبت رسوخ کند. دنیا نیاز هر انسان است، و مؤمن با دنیا در ستیز نیست، ایمان و دنیا با هم تضادی ندارند، تنها ایمان جایگاه دنیا را زیر پای بنده مؤمن پارسا و زاهد قرار می‌دهد نه در دل او و نه در خاطر و حواس او..

پس از آنکه بنده همه درهای سعی را کوبید، و همه اسباب و راههای رسیدن به هدف را تجربه کرد، صداقت و اخلاص و توکلش پخته گشت، گشایش حق دست او را می‌گیرد..

چشمه‌ی آبی زیر پای نوزاد تشنه برون می‌جهد..

مادر پریشان و حیران و دل سوخته خوشحال و شادان خود را به کودک گریانش می‌رساند و "زمزم زمزم" گویان ریگها را از اینسو و آنسوی کنار می‌زند. از فرط شادی و خوشحالی در گوش آب زمزمه می‌کند "زمزم زمزم": آرام.. آرام..

و از آن روز تا به امروز هدیه هاجر و ارمغان زندگی اسماعیل همچنان آرام آرام و زمزم زمزم کنان حکایت عرق پیشانی همت مادر مؤمن زحمتکش و پر سعی و تلاش را برای زائران خانه حق تعریف می‌کند..

در زمزم رمزی است از وراثت حقیقی پیامبر خاتم از پدرش ابراهیم بت شکن. زمزم هدیه پروردگار بود به اسماعیل؛ رمز اطاعت و از خودگذشتگی و جان فشانی.

مردم در کنار زمزم این خانواده را شناختند و در کنار زمزم از سرچشمه ایمان آن‌ها سیراب شدند. بعدها که اهریمن ایمان را ربود چشمه بزیر خاک رفت تا اینکه با اشاره‌ای از جانب تقدیر الهی پدر بزرگ پیامبر؛ عبدالمطلب، آن را یافت و بار دگر زمزم بر جهانیان لبخند زد و به وارثان ابراهیم بازگشت.

و از آن روز است که عبادت حج و راه و رسم ابراهیمی و بت شکنی و توحید و یکتاپرستی او به فرزند برحقش پیامبر خاتم رسید.

عارفان آب و جوشش آن را رمزی از علم و معرفت تلقی می‌کنند. و زمزم نشانه‌ای است دیگر از این معنا. راه و رسم و دیانت حضرت ابراهیم و رسول خاتم؛ حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - بر علم و معرفت بنا شده است.

برکت زمزم خود معجزه‌ای است که علم و دانش و همه عقلها را به تفکر وامی‌دارد؛ چشمه‌ای کوچک در همه زمانها توان سیراب کردن زائران خانه خدا را داشته و دارد!..

زائر که حال بکلی انسانی دیگر شده در بین صفا و مروه در می‌یابد چرخ زندگی را با سعی و تلاش هاجر گونه باید به پیش راند..

میهمان خدا که لحظاتی پیش در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خوانده بود و با رادمهر توحید؛ ابراهیم بزرگ بیعت نموده تا گام در گامش نهاده زندگی نوینی آغاز کند، و سپس با نوشیدن آب زمزم خاطره شیرین مؤمن؛ هاجر، و فرزندش؛ الگوی ایمان و از خود گذشتگی را در خود زنده کرده بود حال با سعی در بین صفا و مروه گام در مثال تطبیقی درس آموخته شده نهاده...

پس از سعی تیغ زائر است که موهای سر او که نشانه غرور و شامه خودخواهی است را سر می‌برد..

انسانی بکلی دیگر از رحم "عمره" زائیده شده، با نیرو و امید واندیشه‌ها و باورهای بکلی جدید وارد میدان عمل می‌شود..

زیارت خانه پروردگار و رسیدن بدین مکان با برکتی که هر عبادت آن را پاداشی صد هزار برابر است در توان هر کسی نیست! شاید این جرعه غرور و تکبر و خودستایی در فرد را بیدار سازد. تراشیدن سر در واقع بخاک مالیدن پوزه کبر و غرور و آز و تمامی معانی شیطانی و خودپرستی در فرد و رساندن او به صفاتی چون تواضع و فروتنی که شاخصه‌های بندگی است، می‌باشد. و این معنای بزرگ بندگی را در هر عبادتی می‌توان دید. مثلاً: در نماز سر به سجده نهادن نهایت بندگی و خاکساری و تواضع و فروتنی است. و در روزه شکم گرسنه و دهان تشنه مؤمن را به مصاف فقیران و ناداران می‌کشاند و بوی ذلت و محرومیت را به مشامش می‌رساند. اینجاست که درمی‌یابی معنای بندگی واقعی چیست؟

میهمان خدا کفن - احرام - را از تن می‌کشد و لباس خود را می‌پوشد و "یا حق" گویان در نهایت فروتنی و تواضع و خاکساری بسوی زندگی جدید به حرکت درمی‌آید.. زندگی جدیدی به شیوه حضرت خاتم؛ محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - و به رسم حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام - و به همت و توان هاجر زحمتکش - علیها السلام - و به گذشت و جانفشانی حضرت اسماعیل - علیه السلام -.

و این خود زائر است که پس از مدتی کوتاه از بازگشتن به کاشانه خود می‌تواند دریابد: آیا عمره او پذیرفته شده است یا خیر؟

تنها آن عمره‌ای پذیرفته شده که زائر یا حاجی پس از بازگشت از خانه خدا بر مسیر درسهای آموخته شده حرکت کند.. اما اگر درسهای کفن - احرام - و کعبه و طواف و سعی و حجر الأسود، و مقام ابراهیم و رکن یمانی در او تجلی نکرده باشند، شاگرد عمره مردود است و نیاز به عمره‌ای دیگر و توبه‌ای دیگر دارد...

الوداع با خانه خدا

ای ز غم فراق تو جان مرا شکایتی
بر در تو نشستام منتظر عنایتی
گر چه بمیرم از غمت هم نکنی به من نظر
ور همه خون کنی دلم، هم نکنم شکایتی

دل ز فراق گشت خون، جان به لب آمد از غمت زحمتم آید، ار کنم از غم تو حکایتی
گرچه برانی از برم باز نگردم از درت چون ز در عنایتت یافته‌ام هدایتی

فراق و دوری دردی است بی‌درمان که عاطفه انسانی همواره از آن اشک ریخته،
شاعران و شیفتگان و عاشقان و محبان از دردش سخت نالیده‌اند.

فراق دوستان و احباب را گردباد فراموشی پس از اندی در خود می‌غلطاند، و آتشش را
در دل خاموش می‌کند. اما فراق خانه معبود و قبله سوخته دلان را هرگز..

دل کندن از خانه خدا، پس از آنکه کیانت با آن آمیخته شد بسیار سخت و دشوار
است. احساس می‌کنی کعبه قلبت شده است و خون تنها با تپش دیدار خانه خدا در
رگانت به جریان می‌آید. چشمهایت تنها با تازه کردن دیدار خانه خدا توان دیدن
می‌گیرند، و گوشهایت شنوایشان را در شنفتن ندای "حی علی الصلاة" حرم بدست
می‌آورند، پاهایت در شور و شوق هروله در گرداگرد کعبه معبود زنده‌اند، آنچنان با کعبه
آمیخته شده‌ای و انس گرفته‌ای که جدا شدن از آن به جان دادن در مصاف آن می‌ماند.

ولی چه چاره است تو را که کوس رحیل نواخته شده؟!..

کاروان برای سفر آماده است..

و تو مجبوری کعبه را به امید دیداری دیگر وداع گویی..

در وداع با خانه خدا بیاد حجة الوداع و خطبه پیامبر و پیام رسای آن حضرت می‌افتی.
صدای رسول پاک هدایت و رستگاری را از پشت قرنهای زمان می‌شنوی که بر جای
بلندی در مقابل مؤمنان از حج بازگشته ایستاده است. با این وجود خطابش بسوی
عالمیان است «یا ایها الناس»: ای مردم!..

واضح است پیام آور توحید انسانیت را مورد خطاب قرار می‌دهد. و گویا به مؤمنان
می‌گوید شما پس از حج بسوی بشریت می‌روید تا پیام حج و دعوت به بندگی خالق و

یکتاپرستی را به جهان و جهانیان برسانید و مردم را از عبادت بندگان رهایی داده به عبادت پروردگار عالمیان دعوت نمایید...
آه!..

هیچ تعجبی نیست از آنکه به دیدار خانه ملکوتی معبود نایل نشده؛ چون توان صبر دوری دارد، تعجب و حیرت از آن کسی است که شرف دیدار یافته، چون می‌تواند از کعبه جدا شود؟!..

چشمه‌های اشک ریزان به خانه خدا خیره می‌شوند، پاهایت عاشقانه‌وار در طوافند و لبه‌های مشغول دعا.. احساس می‌کنی ای کاش بیشتر و بیشتر در کنار کعبه مراد می‌بودی، بیشتر از گلستان ایمانش برمی‌چیدی، یا حداقل فرصت بیشتری برایت می‌بود تا از رحمت بیدریغ الهی بهره‌گیری..

ولی صد حیف و هزار حیف که وقت رحیل فرا رسیده است و باید رخت بر بست.. چشمها پر از اشک فراق، دل تپان شوق دیدار مجدد.. دستهای لرزانت اگر شور و شوق انبوه عاشقان اجازه دهد خود را به ملتزم می‌رسانند، در غیر اینصورت در حجر اسماعیل یا هر گوشه‌ای دیگر به دعا بلند شده از ته دلت از پروردگار عالم می‌خواهی هر سال حج و عمره‌ای و تجدید دیدارهایی نصیب کند.

تنها امید به پذیرش این دعاست که برد و سلامی بر قلبت نازل می‌کند و احساس می‌کنی دلت می‌تواند بر الم فراق صبر تلخ پیشه کند.

در انبوه جمعیت پاهای دلریخت ناخواسته بسوی درب خروجی در حرکتند و چشمها اشک ریزان کعبه را در آغوش دارند. پاهای حیران چشمهایی که چون نوزادی شیرخواره به سینه داغ مادر سخت چسپیده را در یک آن از دامن کعبه می‌ربایند، و خانه حق از دیدت پنهان می‌شود.

دلت می‌خواهد بازگردی و یک نگاه دیگر به خانه خدا بیندازی، ولی وقت تنگ است و هر دیدار خنجری است تشنه خون بر دل زخمی و خسته و پریشان..

اشک ریزان و دلریش دیوانه وار با خانه امید و آرزوهایت و با کعبه معبودت الوداع
می کنی..

الهی!...

اگر امید به دیدار مجدد خانه تو نمی بود دل‌های شیفتگان و عاشقان در هنگام فراق
می ترکید. حقا که در امید دیدار بستن به خانه تو چه بردها و سلامهاست. درست مثل
همان برد و سلامی که بر ابراهیم - علیه السلام - در آتش نمرود فرود آوردی...
پس حمد و ثنا و تحیات و سپاس بیکران بادا مر تو را ای پروردگار یگانه.. و درود و
سلام و طیبات بر عزیز دل‌هایمان؛ بیک رسالت و رسول خاتمت؛ حضرت محمد مصطفی
و اهل بیت و یاران و پیروان او تا به روز وصال...

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی‌ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید_ والسلام